

هنر به مانند عشق می ماند، شبیه یک امید، آرزو و شاید هم نهفته ای در عقل یا دل. هنر گرافیک محیطی هنر بی نظیری است که انسانها را به مفهوم واقعی هنر، نه در قاب یک نقاشی ساده روی دیوار یا گرافیک تبلیغاتی روتین که همه روزه با آن برخورد می کنیم، می رساند.



گرافیک محیطی به نظر من یک جلوه خاص و بی بدیع از ذات هنر است که از عمق وجودی هنرمند نشأت گرفته و مانند یک آتشفشان عمل کرده و هرچه قدر مفهومی تر و جذاب تر باشد تاثیر آن به فرسنگها دورتر در ذهن آدمی پرتاب شده و رسوخ می کند.

این هنر می تواند بصورت یک میخ ساده ای که از یک تابلو بیرون زده یا حجمی از یک توپ در وسط پارک و مانند اینها نمود کند. ولی اگر آن میخ فقط یک میخ ساده نباشد و مفهومی را منتقل کند آن وقت می توان گفت که هنر محیطی تاثیرگذاری بوده است.

متأسفانه کشور ما از این ماجرا کمی جا مانده و چند سالی است که در شهرهای کشور نمادهایی از گرافیک محیطی مشاهده می شود. در پارک ها، میادین شهر (البته مجسمه های اشخاص، سالیان سال است که وجود دارند)، ولی هنر به سبک مدرن و امروزی به تازگی در سفره شهره های ما چیده شده اند. خیلی ها گرافیک محیطی یا حجمی را با مجسمه سازی اشتباه می گیرند در حالی که مجسمه سازی هم جزئی از گرافیک محیطی محسوب می شود.

یک نقاش، مجسمه ساز، گرافیکست، معمار و ... می توانند این سبک را کار کنند اما شاید گوشه ای از آن را، چون اجرای خوب داشتن بدون ایده ناب و جذاب کار را در همان سطح ساده نگه می دارد.

این هم نمونه ای از کار بنده که با یک ایده ساده و اجرا قابل قبول توانستم این حس رو به بیننده منتقل کنم (البته این تعریف رو دیگران نسبت به این اثر ابراز داشتن).



می‌توان با هروسيله ای حتی کوچک و ساده این طور آثار را خلق و اجرا کرد. مهم این است که شما بدانید چه می‌خواهید و هدف از اجرا چیست! شاید ۲ نفر با یک میخ ساده ۲ اثر متفاوت خلق کنند یکی دنبال مفهوم گرایی است دیگری فقط به فکر خلق یک اثر است.

این هم نمونه ای دیگر که سعی کردم به این میخ‌ها احساس ببخشم. البته نمونه‌های زیادی از این مدل کارها در اینترنت وجود دارد.



در پایان نتیجه می‌گیریم که در تمام کارها هدف و علاقه شرط اصلی کار می‌باشد و کاری که با عشق و علاقه پایه‌ریزی شود مطمئناً به سرانجام خوبی می‌رسد و بی‌دلیل نبوده که می‌گفتن هر چه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

